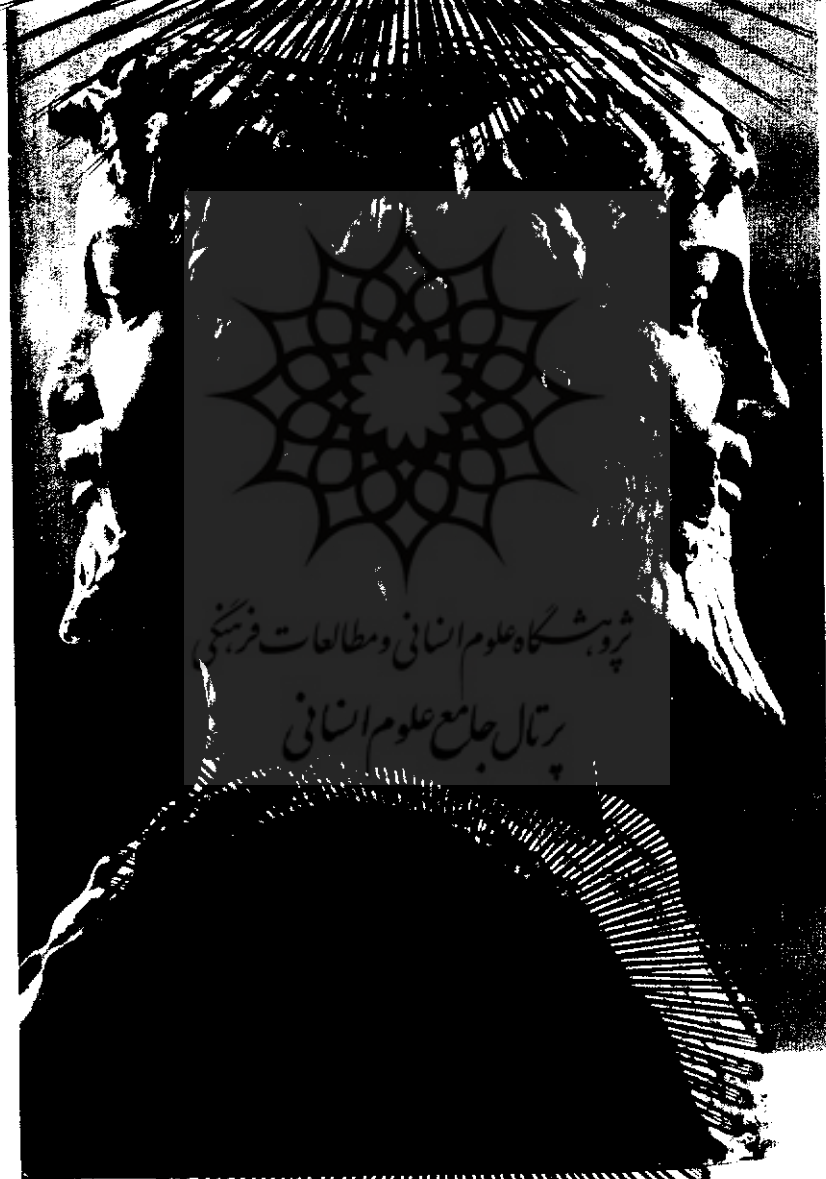


# چه چیزی اندیشیان خواننده می شود؟

کتابخانه و مرکز اسناد



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

چه چیزی اندیشیدن خوانده می‌شود؟ این پرسش واضح و خالی از ابهام به نظر می‌رسد اما حتی تأملی اندک روشن می‌سازد که بیش‌تر از یک معنا دارد. همین که پرسش را می‌پرسیم دچار تردید می‌شویم. در واقع، ابهام پرسش هر تلاشی را برای با سماجت نزدیک شدن به پاسخ، بدون آمادگی بیش‌تر، بی‌نتیجه می‌گذارد.

بنابراین ابهام را باید روشن کنیم. ابهام پرسش «چه چیزی اندیشیدن خوانده می‌شود؟» راه‌های ممکن و متفاوت پرداختن به آن را پنهان می‌کند. تردیدمان را پشت سر می‌گذاریم و بر چهار طریق تکیه می‌کنیم که از این طُرق می‌توانیم پرسش را مطرح کنیم.

«چه چیزی اندیشیدن خوانده می‌شود؟» در وهله نخست بیان می‌کند: چه چیزی را «اندیشه» و «اندیشیدن» می‌خوانیم و این واژه‌ها چه معنایی دارند؟ بر چه چیزی نام «اندیشیدن» می‌گذاریم؟

از این گذشته، «چه چیزی اندیشیدن خوانده می‌شود؟»، در وهله دوم بازگو می‌کند، چگونه نظریه سنتی آن چه را که ما اندیشیدن خوانده‌ایم می‌فهمد و تعریف می‌کند؟ چه چیزی به مدت دو هزار و پانصد سال به‌عنوان ویژگی اصلی اندیشیدن تلقی شده است؟ چرا نظریه سنتی اندیشیدن عنوان عجیب و غریب «منطق» را دارد؟

«چه چیزی اندیشیدن خوانده می‌شود؟» در وهله سوم می‌گوید: پیش شرط‌هایی را که احتیاج داریم تا بتوانیم با درستی لازم ببیندیشیم، کدامند؟ چه چیزی از طرف ما به ضرورت خوانده می‌شود تا شاید هر لحظه به اندیشیدن صحیح نایل شویم؟

بالاخره، «چه چیزی اندیشیدن خوانده می‌شود؟» در وهله چهارم بیان می‌کند: چه چیزی ما را به اندیشیدن می‌خواند، به عبارتی، به اندیشیدن امر می‌کند؟ چه چیزی ما را به سوی اندیشیدن می‌خواند؟

این‌ها چهار طریقی هستند که می‌توانیم پرسش مورد نظر را بپرسیم و با تحلیل‌هایی متناسب آن را به پاسخی نزدیک‌تر کنیم. این چهار طریق پرسیدن پرسش فقط به طور ظاهری پشت هم نیامده‌اند. آن‌ها کاملاً به یک‌دیگر مربوطند. از این رو، آن چه در مورد پرسش پربشاکنده

است بیش از آن که در کثرت معانی ممکن آن باشد، در معنای واحدی است که این چهار طریق بدان اشاره دارند. باید توجه کنیم که آیا تنها یکی از چهار طریق درست است و حال آن که طرق دیگر اضافی و غیرقابل قبول از آب درمی‌آیند یا این که تمام چهار طریق به یک اندازه ضروریند زیرا متحد و یک پارچه‌اند. اما آن‌ها چگونه متحدند و از چه نوع وحدتی برخوردارند؟ آیا وحدتی که به کثرت چهار طریق بخشیده شده است هم چون تکه پنجم است، مانند سقف نسبت به چهار دیوار؟ یا یکی از چهار طریق پرسیدن پرسش، تقدم دارد؟ آیا این تقدم نظم رتبی را در این دسته از پرسش‌ها برقرار می‌کند؟ آیا این نظم رتبی از خود ساختاری را نشان می‌دهد که با آن، آن چهار طریق هماهنگ می‌شوند و در عین حال تابع و فرع بر طریقی که تعیین‌کننده است، قرار می‌گیرند؟

چهار طریق مذکور که از آن طُرق می‌توانیم پرسش «چه چیزی اندیشیدن خوانده می‌شود؟» را مطرح کنیم در کنار هم، جدا از هم و نامرتب با یک‌دیگر نمی‌باشند. آن‌ها به دلیل وحدتی که یکی از چهار طریق مقرر ساخته است، به یک‌دیگر تعلق دارند. به هر حال اگر می‌خواهیم از چگونگی این مسأله سر در بیاوریم باید آهسته و گام‌به‌گام حرکت کنیم؛ بنابراین سعیمان را با بیانی شروع می‌کنیم که در آغاز فقط یک ادعا باقی می‌ماند. از این قرار:

معنایی که در وهله چهارم برای این پرسش خاطر نشان کردیم به ما نشان می‌دهد که چگونه لازم است آن پرسش را نخست بدین طریق قاطع بپرسیم «چه چیزی اندیشیدن خوانده می‌شود؟ - چه چیزی به ضرورت اندیشیدن می‌خواند؟» پرسش را اگر درست بفهمیم، می‌پرسد چه چیزی است که ما را به داخل شدن در اندیشه امر می‌کند و به اندیشیدن فرامی‌خواند. سبک بیان پرسش «چه چیزی اندیشیدن خوانده می‌شود؟» البته مفهومی بیش‌تر از این ندارد که «اصطلاح «اندیشیدن» چه معنایی برای ما دارد؟» اما این پرسش هنگامی که در واقع می‌پرسد «چه چیزی از طرف ما به ضرورت اندیشیدن می‌خواند؟» معنای دیگری می‌دهد و آن این که چه چیزی ما را به اندیشیدن راهنمایی می‌کند و نشانه‌های اندیشیدن را به ما اهدا می‌کند؟

ما را فرا می‌خواند. خود ما هستیم که بی‌درنگ مخاطب پرسش «چه چیزی اندیشیدن خوانده می‌شود - چه چیزی به ضرورت اندیشیدن می‌خواند؟» قرار می‌گیریم. ما خود در متن و بافت این پرسش قرار داریم. پرسش «چه چیزی ما را به اندیشیدن فرامی‌خواند؟» از پیش ما را داخل موضوع تحقیق آورده است. ما خود، به معنای دقیق کلمه همراه این پرسش داخل پرسش قرار می‌گیریم. پرسش «چه چیزی ما را به اندیشیدن فرا می‌خواند؟» همانند آذرخشی برق‌آسا، فوری نظر ما را به خود جلب می‌کند. پرسش «چه چیزی به ضرورت اندیشیدن می‌خواند؟» اگر

بنابراین آیا پرسش می‌پرسد که چه چیزی ما را برمی‌انگیزد تا در هر فرصت و راجع به موضوعی خاص بیندیشیم؟ خیر. نشانه‌هایی که از سوی چیزی که ما را به اندیشه راهنمایی می‌کنند، خیلی بیش‌تر از فقط انگیزه‌ای معین به یک اندیشیدن می‌باشند.

آنچه که ما را به اندیشیدن راهنمایی می‌کند نشانه‌هایی را به ما اهدا می‌کند، به طوری که نخست آماده اندیشیدن می‌شویم و در نتیجه تنها به واسطه رهنمود آن، در مقام اندیشمندان می‌باشیم. البته درست است که پرسش «چه چیزی به ضرورت اندیشیدن می‌خواند؟» به معنای «چه چیزی ما را به اندیشیدن فرا می‌خواند؟» برای فهم عادی ناآشناست اما ما اصلاً خیلی حق نداریم این واقعیت را ندیده بگیریم که پرسش «چه چیزی اندیشیدن خوانده می‌شود؟» خود را نخست به کلی ساده نشان می‌دهد. وقتی که در این پرسش از چیزی هم‌چون اندیشیدن سخن می‌گوییم چنان به نظر می‌رسد که گویی ما ناآگاهانه چنین تلقی می‌کنیم که انگار، پرسش فقط در پی اطلاعات دقیق‌تر درباره چیزی است که مورد نظر ماست. در این جا، اندیشیدن هم‌چون موضوعی به نظر می‌رسد که پرسشگر ممکن است به آن هم‌چون موضوعات دیگر بپردازد. بر این اساس، اندیشیدن ابژه یک تحقیق می‌شود. این تحقیق فراشدی را که در انسان رخ می‌دهد، بررسی می‌کند. انسان نقش ویژه‌ای در این فراشد دارد و در آن اندیشیدن را ایفا می‌کند. اما این واقعیت که انسان به طبع ایفاگر اندیشیدن است، بیش از این به بررسی اندیشیدن نیاز ندارد. این واقعیت را همه می‌دانند. از آن‌جا که این مسأله مطرح نیست، بهتر است آن را در تأملاتمان بر اندیشیدن کنار بگذاریم. در واقع، باید آن را کنار بگذاریم، زیرا اصول اندیشه از انسانی که اعمال خاص اندیشیدن را انجام می‌دهد، مستقل هستند.

اما اگر پرسش «چه چیزی به ضرورت اندیشیدن می‌خواند؟» از چیزی می‌پرسد که اول از همه ما را به اندیشیدن راهنمایی می‌کند. در این صورت، دنبال چیزی می‌گردیم که متوجه خود ما می‌باشد زیرا ما و خود هستی

**آنچه که ما را به اندیشیدن راهنمایی می‌کند  
نشانه‌هایی را به ما اهدا می‌کند، به طوری که**

**نخست آماده اندیشیدن می‌شویم و در**

**نتیجه تنها به واسطه رهنمود آن، در**

**مقام اندیشمندان می‌باشیم**

بدین نحو پرسیده شود، کاری بیش از صرف درگیر شدن با یک ابژه، به شیوه (پرداختن به) مسأله‌ای علمی، انجام می‌دهد.

این صورت‌بندی دیگر از پرسش (که به نظر ما عجیب می‌رسد) در معرض ایرادی است که بی‌درنگ در زیر می‌آید: معنای جدید پرسش «چه چیزی به ضرورت اندیشیدن می‌خواند؟» در این جا با تحمیل خودسرانه معنایی به این پرسش به دست آمده است که غیر از معنایی است که همه مردم هنگام شنیدن و خواندن آن، بدان نسبت می‌دهند. این بازی به آسانی افشا می‌شود و روشن است که فقط بر بازی با واژه‌ها مبتنی است و قربانی بازی، واژه‌ای است که به عنوان فعل پرسش، جمله «چه چیزی اندیشیدن خوانده می‌شود؟» را تداوم می‌بخشد. ما با واژه «خواندن» بازی می‌کنیم.

ممکن است کسی پرسد، برای مثال «آن آبادی را که بالا روی تپه قرار دارد، به چه نام می‌خوانند؟» (در این جا) می‌خواهیم نام آبادی را بدانیم یا چه بسا پرسیم «این بچه را به چه نام بخوانیم؟» یعنی «این بچه چه نامی داشته باشد؟» پس، آیا پرسش «چه چیزی اندیشیدن خوانده می‌شود؟» به این معناست که چه تصویری از فراشدی داریم که نام «اندیشیدن» گرفته است؟ اگر پرسش را ساده و طبیعی فرض کنیم، آن را این گونه می‌فهمیم.

## واژه «خواندن» دیگر فقط به معنای نامیدن چیزهای مختلف است و به این معنا در بین ما رایج است. چرا معنای رایج را ترجیح می‌دهیم، حتی ناآگاهانه؟ از قرار معلوم به دلیل این که معنای ناآشنا و به ظاهر نامتداول واژه «خواندن» تنها معنای حقیقی آن است

شدن، امکان رسیدن دادن، در راه آوردن، واگذار کردن، راهی را در اختیار گذاشتن» به فکر ما نمی‌رسد. ما آن قدر با این معنای واژه آشنا نیستیم که نخست آن‌ها را بشنویم، چه رسد به این که پیش از هر معنای دیگری آن‌ها را در نظر بگیریم. ما عادت نداریم واژه «فراخوانی» را به معنای مذکور به کار ببریم یا بسیار دشوار آن را به این معنای استفاده می‌کنیم و این چنین برای ما ناآشنا می‌ماند. در عوض، به معنای عادی فعل «خواندن» می‌چسبیم و بیش‌تر در بند آن می‌مانیم، بی آن که به آن خوب بیندیشیم. واژه «خواندن» دیگر فقط به معنای نامیدن چیزهای مختلف است و به این معنا در بین ما رایج است. چرا معنای رایج را ترجیح می‌دهیم، حتی ناآگاهانه؟ از قرار معلوم به دلیل این که معنای ناآشنا و به ظاهر نامتداول واژه «خواندن» تنها معنای حقیقی آن است. معنایی که بومی این واژه است و (چون که تمام معنای دیگر در قلمرو بومی آن ریشه دارند) یگانه معنا باقی می‌ماند.

خلاصه، واژه «خواندن» معنای «امر کردن» نیز می‌دهد، مشروط بر این که این واژه را به معنای بومی و گویایش بشنویم؛ زیرا «امر کردن» در اصل به معنای «دستور و فرمان دادن» نیست بلکه مفهوم سپردن، واگذار کردن، ایمن داشتن، صحیح و سالم حفظ کردن را می‌رساند. خواندن یعنی برآمدن و حضور دعوت کردن و به نحو در خور ستایشی خطاب کردن.

بنا بر این وقتی که پرسشمان یعنی «چه چیزی اندیشیدن خوانده می‌شود؟» را به این معنا می‌فهمیم که «چه چیزی از ما می‌خواهد تا بیندیشیم؟» در این صورت می‌پرسیم: چه چیزی است که طبیعت ما را به اندیشیدن محول می‌کند و به این نحو اجازه می‌دهد که طبیعت ما با تفکر ارتباط برقرار کند، در آن وارد شود و در آن جا آن را در امان نگه دارد.

البته وقتی که به این نحو می‌پرسیم واژه «خواندن» را به معنایی نسبتاً ناآشنا به کار می‌بریم، اما این معنا برای این غیرعادی نیست که زبان محاوره‌ای ما تا به حال با آن آشنا نبوده است، بلکه به دلیل این است که ما دیگر با این

اما اگر پرسش را به معنایی بفهمیم که دنبال چیزی است که ما را به اندیشیدن راهنمایی می‌کند، ناگهان خودمان را ناگزیر می‌بینیم به معنایی از فعل «خواندن» تن بدهیم که برای ما عجیب است یا دست کم دیگر آشنا نیست.

اکنون قرار است واژه «خواندن» را به معنایی به کار ببریم که کسی ممکن است تقریباً با افعال «دعوت کردن، خواستار شدن، راه نشان دادن، راهنمایی کردن» تعبیر کند. کسی را که سر راه ما قرار گرفته است می‌خوانیم تا راه بدهد و جا باز کند اما «فراخوانی» لزوماً متضمن خواستار شدن نیست، چه رسد به امر کردن؛ بلکه اشاره دارد بر پیشاپیش دست دراز کردن به سوی چیزی که با فراخوانی ما و از طریق خواندن ما در دسترس قرار می‌گیرد.

به گسترده‌ترین معنا، «خواندن»، معنای به جنبش درآوردن، چیزی را راه انداختن می‌دهد که به نحوی آرام و لذا بی آن‌که جلب توجه کند صورت می‌گیرد و در واقع به این نحو به آسان‌ترین صورت انجام می‌شود. در ترجمه یونانی قدیمی‌تر عهد جدید، انجیل متی ۱۸: ۸ (این عبارات را می‌یابیم «هنگام که او جمعیت زیادی را گردآورد خود می‌دید، آن‌ها را به رفتن به سوی دیگر خواند.» فعل یونانی *Keuëlv* درست به معنای چیزی را در راه آوردن یا راه انداختن است. اسم یونانی *Këuëv* به معنای راه است. این که واژه قدیمی «خواندن» بیش از آن که به معنای امر کردن باشد به معنای اجازه دسترسی دادن است و از این رو واژه فراخوانی سنجیتی با مساعدت و لطف دارد، با این واقعیت آشکار می‌شود که همین واژه در زبان سانسکریت هنوز معنایی شبیه «دعوت کردن» دارد.

بنابراین، معنایی که از واژه «فراخوانی» شرح دادیم به کلی برای ما ناآشنا نیست. وقتی که در پرسش «چه چیزی اندیشیدن خوانده می‌شود - چه چیزی به ضرورت اندیشیدن می‌خواند؟» با این واژه مواجه می‌شویم، هنوز غیرعادی است. وقتی که این پرسش را می‌شنویم، معنای «فراخوانی» فوری به مفهوم «راه نشان دادن، خواستار

## وقتی چیزی را می‌نامیم، نامی برای آن فراهم می‌کنیم اما منظور از این فراهم کردن چیست؟ منظور هر چه باشد، فقط آویزان کردن نام به آن چیز نیست

واژه گویا غریبه هستیم، زیرا دیگر به راستی با آن زندگی نمی‌کنیم.  
به معنای در اصل عادی «خواندن» برمی‌گردیم و می‌پرسیم: «چه چیزی ما را به اندیشیدن فرا می‌خواند؟» آیا این بازگشت هوس است یا بازی کردن؟ هیچ‌کدام. اگر هم در این جا در اصل بتوان از بازی کردن سخن گفت. این ما نیستیم که با واژه‌ها بازی می‌کنیم، بلکه طبیعت زبان است که نه فقط در این مورد و نه تنها اکنون، بلکه همواره از دیرزمانی است که با ما بازی می‌کند زیرا زبان با گفتار ما بازی می‌کند (دوست دارد که گفتار ما در معانی روشن‌تر واژه‌ها رها شود)، چنان که گویی انسان مجبور بود سعی کند تا با زبان درست مدارا کند و انگار چنین زیستنی آماده بود که در برابر خطر همگانی بودن از پای درآید.

مقامی که زبان به حق در آن سکونت داشت و واژه‌های عادی آن با اصطلاحات همگانی تصاحب شده گفتار مشترک رایج گردیده است. ما همه جا با آن مواجهیم و از آن‌جا که همگانی است، دیگر آن را هم چون تنها معیار می‌پذیریم. هر چیز که از این همگانی بودن فاصله می‌گیرد تا در گفتاری شایسته و عادی که زبان در گذشته داشت، ساکن شود، فوری به عنوان تخلف از معیار تلقی می‌شود و به آن انگ هوس پوچ زده می‌شود. در واقع تا گفتار همگانی راهم چون تنها معیار درست قلمداد کنیم و در کل از پی بردن به کنه همگانی بودن این گفتار همگانی ناتوان باشیم، تلقی مذکور کاملاً درست است. این گیر افتادن در همگانی بودن که آن را تحت حمایت فهم به اصطلاح متعارف طبیعی قرار می‌دهیم، اتفاقی نیست و ما حق نداریم آن را محکوم کنیم. این گیر کردن در همگانی بودن بخشی از شرط‌بندی و بازی مهم و خطرناکی است که در آن، بنا بر طبیعت زبان، ما شرط آن می‌باشیم.

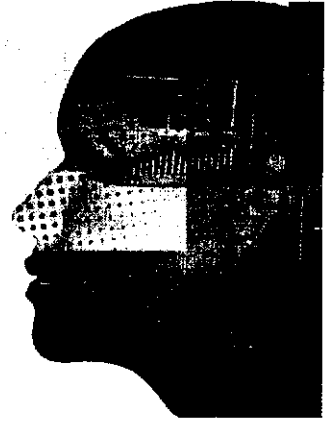
وقتی می‌گوئیم به این بازی توجه کنیم و آن چیزی را بشنویم که زبان در حقیقت هنگام سخن گفتن می‌گوید، آیا ما با واژه‌ها بازی می‌کنیم؟ اگر به شنیدن آن موفق شویم، آن‌گاه ممکن است (اگر با دقت پیش برویم) صحیح‌تر به

موضوعی برسیم که در هر گفتن و پرسیدنی بیان می‌شود. با توجه به معنای واقعی واژه «خواندن» پرسشمان «چه چیزی به ضرورت اندیشیدن می‌خواند؟» را به این نحو می‌پرسیم: چه چیزی ما را به اندیشیدن راهنمایی می‌کند و ما را به اندیشیدن فرامی‌خواند؟ اما به رغم همه چیز واژه «خواندن» به شیوه رایج، به معنی نام گذاشتن به چیزی هم می‌باشد. معنای شایع این واژه را نمی‌توانیم به سادگی به سوء معنای نادر آن کنار بگذاریم، حتی اگر معنای نادر (معنای) واقعی باشد، این کار تخلف آشکار از زبان است. از این گذشته، معنای شایع تر کنونی واژه «فراخوانی» به کلی با معنای واقعی بی‌ارتباط و بیگانه نیست. برعکس، این معنای رایج کنونی در معنای سرنوشت‌ساز و اصلی دیگر ریشه دارد؛ بنابراین واژه «نامیدن» چه چیزی را برای ما بازگو می‌کند؟

وقتی چیزی را می‌نامیم، نامی برای آن فراهم می‌کنیم اما منظور از این فراهم کردن چیست؟ منظور هر چه باشد، فقط آویزان کردن نام به آن چیز نیست. از طرف دیگر، هیچ‌کس انکار نمی‌کند که نام با چیز مورد نظر همچون ابژه، هم‌خوان شده است. اگر مسأله را به این نحو تصور کنیم، نام را هم به صورت ابژه درمی‌آوریم و ارتباط بین نام و چیز را همچون هم‌خوانی دو ابژه در نظر می‌گیریم. این هم‌خوانی نیز به منزله ابژه‌ای می‌باشد که می‌توانیم آن را بر اساس امکانات گوناگونش در یابیم، بفهمیم، مورد بحث قرار دهیم و توصیف کنیم. ارتباط بین آن‌چه که نامیده می‌شود و نام آن را می‌توان همواره به‌عنوان هم‌خوانی فهمید. تنها پرسش این است که آیا این هم‌خوانی درست پنداشته شده، به ما اجازه می‌دهد به چیزی که ویژگی مخصوص نام را تشکیل می‌دهد، توجه کنیم.

نامیدن چیزی - یعنی خواندن آن با نام، به بیان اساس‌تر، نامیدن یعنی خواندن و بیان کردن چیزی با واژه‌ای. آن‌چه که این چنین خوانده می‌شود، آن‌گاه گوش به فراخوانی واژه است. آن‌چه که خوانده می‌شود همچون چیزی که حاضر است، آشکار می‌شود و در حضورش نگهداری و به سوی واژه‌ای که آن را می‌خواند و تحت

مقامی که زبان به حق در آن سکونت داشت و واژه‌های عادی آن با اصطلاحات همگانی تصاحب شده گفتار مشترک رایج گردیده است. ما همه جا با آن مواجهیم و از آن‌جا که همگانی است، دیگر آن را هم چون تنها معیار می‌پذیریم. هر چیز که از این همگانی بودن فاصله می‌گیرد تا در گفتاری شایسته و عادی که زبان در گذشته داشت، ساکن شود، فوری به عنوان تخلف از معیار تلقی می‌شود و به آن انگ هوس پوچ زده می‌شود. در واقع تا گفتار همگانی راهم چون تنها معیار درست قلمداد کنیم و در کل از پی بردن به کنه همگانی بودن این گفتار همگانی ناتوان باشیم، تلقی مذکور کاملاً درست است. این گیر افتادن در همگانی بودن که آن را تحت حمایت فهم به اصطلاح متعارف طبیعی قرار می‌دهیم، اتفاقی نیست و ما حق نداریم آن را محکوم کنیم. این گیر کردن در همگانی بودن بخشی از شرط‌بندی و بازی مهم و خطرناکی است که در آن، بنا بر طبیعت زبان، ما شرط آن می‌باشیم.



گوهریش از طریق اندیشه مورد توجه و مراقبت قرار بگیرد. آن چه ما را به اندیشیدن می خواند، موضوع اندیشه را در اختیار ما می نهد.

آن چه را به ما موضوع اندیشه اهدا می کند اندیشه برانگیز می خوانیم، اما آن چه اندیشه برانگیز است، نه فقط هر از گاهی و نه تنها از جنبه ای محدود و معین، بلکه به ذات و از این رو از آغاز و همیشه موضوع اندیشه فراهم می آورد - آن چیزی است که به خودی خود اندیشه برانگیز است. آن چیزی است که اندیشه برانگیزترین چیز می خوانیمش. و هدیه ای را که به ما اهدا می کند، چیزی نیست جز خودش (خودش که ما را فرا می خواند تا در اندیشه داخل شویم).

پرسش «چه چیزی به ضرورت اندیشیدن می خواند؟» از چیزی می پرسد که می خواهد به معنایی ممتاز اندیشیده شود: آن فقط چیزی برای اندیشیدن و تنها خودش را در اختیار ما نمی نهد، بل نخست اندیشه و اندیشیدن را به ما اهدا می کند، اندیشه راهم چون تقدیر گوهریمان به ما واگذار می کند و لذا نخست ما را به اندیشه پیوند و وفق می دهد.

#### پی نوشت

\*. Heidegger, M. What is called thinking? Part two, Lecture I, trans J. G. Gray, Harper & Row, New York, 1968.

1. Perse



فرمان آن فراخوانده می شود. چیزی که این چنین با نام و به حضور، خوانده می شود پی در پی می خواند. آن نامیده می شود، دارای نام است. با نامیدن، ما از آن چه که حاضر است می خواهیم که بیاید. به کجا بیاید؟ پرداختن به این مسأله را به بعد موکول می کنیم. به هر حال، هرگونه نامیدنی و هرگونه نامیده شدنی «خواندن» آشناست فقط به این دلیل که نامیدن، خود به طور طبیعی منوط به خواندن واقعی، دعوت به آمدن، واگذاری و سپردن است. چه چیزی اندیشیدن خوانده می شود؟ در آغاز از چهار طریق برای پرسیدن این پرسش ذکر کردیم. گفتیم طریقی که در جای گاه چهارم نوشته شده است نخستین طریق است، به این معنا که مرتبه آن بالاتر از طرق دیگر است زیرا به وجود آورنده معیار است. وقتی که پرسش «چه چیزی اندیشیدن خوانده می شود؟» را به معنای پرسش می فهمیم درباره این که چه چیزی ما را به اندیشیدن فرامی خواند، آن گاه واژه «خواندن» را به معنای درست آن فهمیده ایم. به عبارت دیگر، ما اینک این پرسش را آن چنان که به معنای واقعی باید پرسیده شود، می پرسیم. از قرار معلوم تقریباً دیگر خود به خود به سه طریق باقی مانده پرسیدن پرسش مورد نظر می رسیم؛ بنابراین بهتر آن است که پرسش واقعی را کمی بیش تر توضیح بدهیم «چه چیزی است که ما را به اندیشیدن فرامی خواند؟» چه چیزی ما را می خواند تا بیندیشیم و با اندیشیدن، آن که هستیم، باشیم.

آن چه ما را به این نحو به اندیشیدن می خواند، از قرار معلوم فقط تا جایی می تواند چنین کند که خواندن خود به تنهایی، نیاز به اندیشه دارد. آن چه ما را به اندیشیدن می خواند و به این نحو ما را به اندیشیدن می سپرد یعنی طبیعت بنیادی ما را به نگهداری اندیشه وامی دارد، نیازمند اندیشیدن است زیرا آن چه ما را می خواند خود، بنا بر طبیعت خود، می خواهد اندیشیده شود. آن چه ما را به اندیشیدن می خواند، خواستار آن است که در طبیعت